

## شیطان در راهش پای می فشارد

بعد از آن که خداوند شیطان را از بهشت بیرون کرد، برابر خدا قسم یاد کرد که باید چند کار را برای گمراهی آدم و اولادش انجام دهم و تا انجام ندهد، دست بر ندارد.

۱. گفت: خدایا! «من از بنندگان تو نصیب و بهره‌ای معین خواهم گرفت».<sup>(۱۳۷)</sup> (در حالی که خود او می‌داند قدرت گمراه کردن همه‌بنندگان خدا را ندارد) و تنها افراد هوس باز و سست عنصر هستند که در برابر او تسلیم می‌شوند.

در این باره روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: از صد نفر از فرزندان آدم، نود و نه نفرشان در آتشند و یکی از آنها در بهشت.<sup>(۱۳۸)</sup> و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: از هزار نفر برای خدا و بقیه برای آتش و ابلیس لعین است.<sup>(۱۳۹)</sup>

۲. گفت: آنها (غیر مخلصین) را حتما گمراه می‌کنم و به انحراف و گناه می‌کشانم.<sup>(۱۴۰)</sup>

۳. گفت: «مردم را با آرزوی دور و دراز و رنگارنگ سرگرم می‌سازم و مشغول به دنیا می‌کنم و از یاد آخرت و بهشت و جهنم باز می‌دارم».<sup>(۱۴۱)</sup>

۴. گفت: «آنها را به انجام دادن اعمال خرافاتی دعوت می‌کنم و اعمال خلاف و زشت را در برابر آنان زینت می‌دهم و از اعمال نیک منع‌شان می‌کنم».<sup>(۱۴۲)</sup>

۵. گفت: آنها را وادار می‌سازم که آفرینش پاک و فطرت خود را تغییر دهند (آن آفرینش و فطرت پاک الهی که از اول در نهاد انسان نهاده شده همان توحید و یکتا پرستی است)، و سوسه‌های شیطانی و هوی و هوسها او را از راه منحرف می‌سازد. و به بیراهه می‌کشاند. این

ضرر جبران ناپذیر شیطان، سعادت انسان را از پایه می‌لرزاند، چون حقایق و واقعیات را با باورهای سست از بین می‌برد و به دنبال آن، سعادت به شقاوت تبدیل می‌گردد.

از این رو، هیچ کس نباید شیطان را به جای خداوند، سرپرست خود کند، زیرا این کار زیان بزرگی است و شیطان به انسان وعده‌های دروغ می‌دهد و به آرزوهای دور و دراز سرگرم می‌کند، ولی جز فریب و خدعه، کاری برای آنها انجام نمی‌دهد. (۱۴۳)

### انگور و خرما بوی شیطان می‌گیرند!

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که: خداوند بعد از آن که آدم را از بهشت بیرون کرد به او امر نمود کشاورزی و زراعت کند، و چند شاخه از میوه‌های بهشت مانند: خرما، انگور، زیتون و انار، به او داد. آدم هم قدری از آنها را برای آینده فرزندان خود کاشت و از میوه آنها خورد.

ابلیس به او گفت: این‌ها چیست که کاشته‌ای؟ من که در زمین بودم این‌ها را ندیده‌ام. به من اجازه بده از آنها بخورم، ولی آدم اجازه نداد. شیطان سرانجام نزد حوا آمد و گفت: ای حوا! تشنگی و گرسنگی به من فشار آورده، قدری از این میوه به من بده، حوا گفت: آدم با من عهده کرده که به تو چیزی ندهم، زیرا این‌ها میوه‌های بهشتی هستند و تو نباید از آنها بخوری، شیطان گفت: ای حوا! قدری از آب آن را در کف دست من فشار بده، قبول نکرد. گفت: بگذار بمکم و از آن نمی‌خورم. خوشه‌ای انگور گرفت و دانه‌ای از آن را مکید، زمانی که دندان روی آن گذاشت حوا از دهانش بیرون آورد. بعد از آن خداوند به حضرت آدم علیه السلام وحی فرستاد که: دشمن من و تو از انگور مکید و شرابی که از آن به دست می‌آید بر تو حرام می‌شد. بار دوم پیش حوا آمد و از او خواست خرما بمکد. او هم اجازه داد و بوی خوش از آن هم رفت، چون تا آن هنگام انگور و خرما بهترین بوی خوش را داشتند.

در حدیث دیگری است که: وقتی حضرت آدم علیه السلام از دنیا رفت، شیطان آمد و زیر درخت انگور ادرار کرد، ادرار او در تمام عروق انگور نفوذ کرد. از همین رو خداوند شراب را حرام کرد، زیرا ادرار او در شیره انگور جای گرفت. (۱۴۴)

### نزاع بر سر انگور

از امام صادق علیه السلام نقل شده: بعد از این که آدم از بهشت بیرون آمد، اشتها به میوه های بهشت پیدا کرد. خداوند متعال دو شاخه از درخت انگور برای او فرستاد، آدم آنها را کاشت. فوراً سبز شدند و میوه دادند. شیطان دور آنها را دیوار کشید. حضرت آدم فرمود: ای ملعون! چه کار می کنی؟

شیطان در جواب گفت: این درخت ها مال من است. آدم علیه السلام فرمود: دروغ گفتی (نزاع شروع شد) پس هر دو حاضر شدند به قضاوت روح القدس. وقتی پیش آدم آمد او قصه خود را برایش نقل کرد. روح القدس هم آتشی مهیا کرد و درخت های انگور را در آن انداخت شعله آتش به شاخه های درخت رسید. آدم و شیطان هر دو گمان کردند که همه درخت ها سوخت.

بعد از آن که آتش خاموش شد، دو سوم از درخت ها سوخته شده بود و یک سوم آن باقی ماند روح القدس گفت: آن اندازه که سوخته شده از آن شیطان بود باقی مانده مال آدم علیه السلام. (۱۴۵)

### شاخه انگور گم می شود!

در زمان حضرت نوح علیه السلام هم، چنین اتفاقی افتاد و دو سوم آب انگور از آن شیطان شد وقتی که آب انگور جوشیده شود، باید دو سوم آن بخار گردد و فقط یک سوم باقی بماند تا حلال شود.

از وهب نقل شده که: وقتی حضرت نوح علیه السلام از کشتی بیرون آمد و طوفان نشست چندین شاخه از شاخه های میوه ای را که با خود داشت کاشت. وقتی به سراغ شاخه انگور رفت، آن را ندید. گمان کرد که در کشتی جا مانده است، در حالی که شیطان آن را مخفی کرده بود. نوح علیه السلام حرکت کرد که برود داخل کشتی و شاخه انگور را بیاورد کشت کند. فرشته ای که با نوح بود گفت: ای نوح! دنبال آن نرو، به زودی پیدا خواهد شد، بیا بنشین. نوح هم برگشت و نشست. آن فرشته گفت: ای نوح! در آب انگور شریکی پیدا کردی. درباره آن احسان کن. فرمود: یک هفتم آب انگور مال شریکم و شش هفتم آن مال خودم باشد. فرشته گفت: ای نوح! تو احسان کننده ای بیشتر احسان کن. فرمود: یک ششم آن مال شریک و پنج ششم مال خودم. ملک گفت: تو احسان کننده ای، بیشتر احسان کن. نوح فرمود: یک پنجم آن مال شریکم و چهار پنجم مال خودم. ملک گفت: بیشتر لطف کن فرمود: یک چهارم مال شریکم و سه چهارم از مال خودم باشد. ملک گفت: باز هم احسان بیشتری فرما. نوح فرمود: نصف از شریکم و نصف از خودم. گفت: احسان بیشتری کن. نوح گفت: دو سوم از آن شریکم و یک سوم مال خودم و به این راضی شدند. از آن روز قرار شد که آب انگور وقتی جوش بیاید دو سومش از آن شیطان باشد و بقیه مال انسان. تا زمانی که دو سوم آب انگور بخار نشود، پاک و حلال نمی شود و بعد از ثلثان شدن قابل خوردن است. (۱۴۶)

### راهنمای شیطان

بعد از آن که خداوند متعال آدم را آفرید و به ملائکه فرمود: او را سجده کنید. شیطان زیر بار نرفت و از مقام قرب رانده شد. از جانب خدا خطاب آمد: ای اهل آسمان ها! من آدم و حوا را در بهشت منزل دادم

و همه چیز را مباحشان کردم، مگر بهشت جاودان را. اگر نزدیک درختان آن شوند و از آنها بخورند از ظالمان خواهند بود و از آن جا بیرون خواهند شد. شیطان این خطاب را شنید و امیدوار شد. پیش خود گفت: من آنها را از بهشت بیرون می‌کنم. مخفیانه تا نزدیک بهشت آمد، طاووس که یکی از زیباترین، خوش آوازترین، خوش رنگ‌ترین و خوش بوترین پرندگان بهشت بود و تمام پر و بال آن به جواهرات بهشتی آراسته و دایما حمد و ثنای الهی بر زبانش بود و از زیبایی آن، ملائکه در شگفت بودند، از بهشت بیرون آمد و می‌خواست دو مرتبه داخل شود که شیطان او را دید. به نرمی گفت: ای خوش رنگ‌ترین و زیباترین و خوش صورت‌ترین، خوش صوت‌ترین و عجیب‌الخلقه‌ترین پرندگان! تو پرنده‌ای از پرندگان بهشتی هستی؟ گفت: من طاووس بهشتم، لیکن تو که هستی که مثل رانده شدگان و مثل کسی که دیگری او را تعقیب کرده باشد حیران و سرگردانی، وحشت سر تا پای تو را گرفته است؟

گفت: من فرشته‌ای از فرشتگان عالم بالا هستم که مدت مدیدی باملائکه مقرب الهی خدا را عبادت می‌کردیم و یک چشم به هم زدن از عبادت و بندگی غفلت نکردم و سستی در من پیدا نشد، حال آمده‌ام که بهشت و آن چه را که خداوند به بهشتیان وعده داده تماشا کنم. آیامی‌توانی مرا وارد بهشت کنی تا سه کلمه به تو بیاموزم که هر کس این سه کلمه را بداند هرگز پیر و مریض نشود، نمیرد و همواره زنده باشد؟ طاووس گفت: وای بر تو، چه می‌گویی؟ مگر اهل بهشت پیر و مریض می‌شوند؟ مگر آنان در بهشت می‌میرند؟

شیطان گفت: بلی، اهل بهشت، هم پیر و مریض می‌شوند و هم می‌میرند، مگر کسانی که این کلمات پیش آنها باشد. آن ملعون برای اثبات حرف خود قسم دروغ خورد! طاووس چون فکر نمی‌کرد کسی به دروغ به خدا سوگند بخورد به حرف او اعتماد کرد و گفت:

گرچه من احتیاج به این کلمات ندارم، ولی می‌ترسم که رضوان و خازنین بهشت متوجه شدند و بفهمند که من تو را داخل کردم، ولی من مار را که سید و بزرگ حیوانات بهشت است پیش تو می‌فرستم، زیرا او می‌تواند تو را داخل کند. بعد از آن گفت و گوها، طاووس پیش مار

آمد و آن چه را شنیده بود، برای او نقل کرد. مار گفت: من و تو به این کلمات احتیاج نداریم. طاووس گفت: ولی من قول داده‌ام که تو را پیش او فرستم. تا دیگری به این کار سبقت نگرفته، تو زودتر پیش او برو، و او را داخل بهشت کن. (۱۴۷)

### مناظره شیطان

بعد از آن که به شیطان امر شد: به آدم سجده کند و آن ملعون سرپیچی نمود و حاضر نشد که در برابر آدم سجده کند! فرشتگان با او گفت و گو کردند و او را سرزنش نمودند که چرا بر آدم سجده نکردی و به این وسیله خود را بدبخت و ملعون خدا و خلائق نمودی؟ در جواب گفت: من قبول دارم که خداوند، هم آفریدگار من است و هم همه موجودات. او عالم، قادر، حکیم و مدبر است، از قدرت و مشیت و اراده او سؤال نمی‌شود، زیرا وقتی چیزی را اراده کند، فوراً همان می‌شود. الا این که ۷ سؤال متوجه علم و حکمت او می‌شود. ملائکه گفتند: ای ملعون! آن هفت سال که متوجه علم و حکمت خداوند است چیست؟ شیطان گفت:

اول این که، خداوند قبل از این که مرا خلق کند، می‌دانست در آینده چه رفتاری از من سر می‌زند (کفر و شرک و مخالفت با او) پس چرا از اول مرا آفرید؟ و حکمت خلقت من چه بود؟

دوم این که: حال که مرا به حکمت و اراده خلق نمود، چرا مرا مکلف نمود تا او را بشناسم و از او پیروی کنم، چه حکمتی در تکلیف من بود؟ در حالی که نه اطاعت و بندگی، و نه نافرمانی من ضرری به او نمی‌رسانید.

سوم، حال که مرا خلق کرد و به اطاعت از خود واداشت، و من هم او را شناختم و اطاعت نمودم، چرا تکلیفم نمود که در مقابل آدم سجده کنم؟ این چه دلیلی می‌توانست داشته باشد، در حالی که سجده بر آدم، بینش مرا نمی‌افزود؟

چهارم، حال که مرا آفرید و به کارهایی فرمانم داد، من هم از روی دشمنی سجده نکردم! چرا لعنتم کرد و مستحق عقاب دانست و از بهشت بیرونم راند؟ چه حکمتی بود که به چنین سرنوشتی دچارم نماید، با این که نه سودی برای او داشت و نه برای دیگری، مگر این که من زیان دیدم، در حالی که من هیچ کار قبیحی را مرتکب نشده بودم. فقط گفتم: من غیر از تو را سجده نمی کنم. اطاعت و بندگی و سجده من فقط برای تو است؟

پنجم، آن گاه که مرا آفرید و به اطاعت از خود و سجده بر آدم واداشت و من هم از سجده بر آدم سرپیچی کردم، از بهشت بیرونم کرد چرا دوباره راهم داد تا با نیرنگ هایم آدم را مغرور کنم و او هم از درخت منع شده بخورد، در نتیجه، هم من و هم او را از بهشت بیرون کنند، و این کار چه دلیلی داشت؟ در حالی که اگر دوباره به بهشت راهم نمی داد، آدم برای همیشه در آن جا می ماند و از مکر و حيله من در امان بود. ششم، بر فرض که مرا آفرید و دستورهایی درباره بندگی و شناخت و اطاعت از خود به من داد و من سرپیچی کردم، و تا قیامت میان ما دشمنی پدید آمد. چرا بار دیگر مرا بر او و فرزندانش چیره ساخت، به گونه ای که من و اولادم آنان را ببینیم، ولی آنان من و اولادم را نبینند؟ چرا باید مکر و حيله های من در آنها اثر کند ولی قدرت و قوت ایشان در من و اولادم اثر نکند؟ برای این کارش چه حکمتی نهفته بود؟ در حالی که خداوند آنان را بر فطرة اسلام و خداشناسی خلق نمود و ایشان مطیع و فرمان بردار بودند. اگر من بر آنها مسلط نبودم برای ایشان بهتر و موافق حکمت و اراده خداوند بود.

هفتم، گیرم که من همه کارهای خود را بپذیرم و به نافرمانی های خویش اعتراف کنم. چرا وقتی من گفتم: خدایا! مهلتم بده تا روز قیامت، خداوند فرمود: تو را مهلت دادم تا روز معلوم و حرف مرا قبول فرمود و مرا مهلت داد؟ در این مهلت دادن چه حکمتی بود؟ چرا بعد از آن قضایا مرا هلاک نکرد؟ اگر بعد از آن که مرا از بهشت راند، نابود می کرد و برای همیشه همه آفریده ها، از دست من راحت می شدند و دیگر شر و فساد در عالم واقع نمی شد. سپس آن ملعون گفت: آیا اگر همه هستی در خیر بود بهتر نبود تا این که خیر و شر مخلوط هم

باشند؟ اگر من نبودم شری در عالم نبود و عالم یک پارچه خیر بود. آن ملعون در آخرین مناظره اش گفت: دلیل و حجت من بر مخالفت با حضرت آدم علیه السلام و سجده نکردنم این است. جواب مرا بدهید. اما ملائکه نتوانستند جواب او را بدهند.

### جواب از مناظره شیطان

وقتی شیطان راجع به علم و حکمت خداوند متعال با ملائکه گفت وگو کرد و به حکمت خداوند اعتراض نمود، اگر چه ملائکه نتوانستند جواب وی را بدهند، ولی ایراد او بی جواب نماند، یک جواب کلی داد و جوابی هم بعضی از بزرگان از همه ایرادات او دادند. اما پاسخی که خداوند متعال داده، این است که: خطاب به او نمود و گرفت: ای ابلیس! تو هنوز (بعد از آن همه عبادت و بندگی) مرانشناختی، اگر شناخته بودی، می دانستی که درباره هیچ یک از افعال من ایرادی نیست، زیرا من خداوندگار جهان هستم و غیر از من خدایی نیست، هر کاری انجام دهم کسی نباید از آن سؤال یا اعتراض کند. (۱۴۸)

در بعضی از عبارات آمده، خداوند به ملائکه وحی نمود که: در جواب او بگویند: این که تو گفتی من در مقابل خدا تسلیم هستم و قبول دارم که خداوند، هم خالق من است و هم خالق همه چیز، دروغ می گویی، زیرا اگر راست گو بودی، یقین داشتی که من خدای جهانیان هستم و تمام کارهای من از روی حکمت است و کسی نباید از من بپرسد، در حالی که من از همه خلائق سؤال می کنم. (۱۴۹)

در جای دیگر خداوند جواب او را این طور می دهد: این که شیطان می گوید: من غیر تو را سجده نمی کنم و فقط تو را می پرستم دروغ می گوید، زیرا از اول هم، عبادت و بندگی او خالص نبود و همه آن عبادت ها ظاهری بوده است. (۱۵۰)



## جواب از همه اعتراضات شیطان

و اما جوابی که بعضی از بزرگان از همه اعتراضات شیطان داده‌اند و اعتراضات او را بی‌پایه دانسته‌اند از این قرار است:

راجع به ایراد اول که گفت: چرا خداوند مرا خلق کرد؟ جوابش این است. حکمت خداوند متعال اقتضا می‌کند هر چیزی که امکان وجود داشته باشد آن را به وجود آورد تا از ذات بی‌نیاز باری تعالی کسب فیض کند و فیوضات الهی به او برسد، اعم از این که آن موجود ذاتا پاک سرشت باشد یا پلید، و آن ناپاکی طینت هم مربوط به خلقت خدانیست، بلکه از ذات و هویت و پدیده سرچشمه می‌گیرد. شیطان هم یکی از موجودات و مخلوقات خداوند است که او را پدید آورده تا کسب فیض نماید، ولی آن ملعون چون ذاتا پلید بود، خود بینی و کفر براو غلبه شد و او را سجده و خضوع و خود شکنی در برابر آدم باز داشت و همین‌ها باعث شد که از دستورهای خدای خود سرپیچی کند.

در اعتراض دوم که گفت: چرا خداوند مرا به شناخت و اطاعت از خود تکلیف کرد، جواب این که غرض از خلقت این است که هر کس به واسطه اطاعت و بندگی و شناخت خدا، نفس خود را از شهوات و آلودگی‌ها پاک و خالص گرداند، از صفات حیوانیت و درندگی به صفات خدایی برسد. شرک و کفر، معصیت و ظلمت را از خود دور و به نور علم‌منور گرداند. تکلیف به بندگی کردن با سرپیچی و انجام گناه منافات ندارد. همان طور که فرو فرستادن باران برای روییدن گناهان و حبوبات در زمین‌های مرغوب و اثر نکردن آن در زمینهای شوره‌زار و صخره‌های کوه‌ها منافات ندارد.

به قول شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

این گفته او که اطاعت و بندگی من نفعی به حال تو ندارد و معصیت من ضرری نمی‌رساند، حرفی درست و منطقی است.

و سؤال سوم که گفت: چرا خدا به من امر کرد در مقابل آدم سجده

کنم، حکمت و فایده آن چه بود؟

اولاً: سزاوار بود که او کمی فکر می کرد و می دانست، هر چه که خداوند انجام می دهد یا به آن امر می کند حکمت هایی نهفته است هر چند آن حکمت ها را ندانیم و از ما پنهان باشد، خوب بود می فهمید که خدای عز و جل کار عبث و بی فایده انجام نمی دهد.

ثانیاً: خداوند، همه اهل آسمان را به سجده تکلیف کرد، شیطان هم معتقد بود که جزو آنها است، پس وقتی از دستور خدا سرپیچی کرد خداهم او را لعنت نمود.

ثالثاً: دستورهای شرعی برای آزمایش بندگان، و به نمایش گذاشتن آنهاست چه از جهت نیکی و چه از جهت بدی در دل آنان اثر دارند، و نیز برای این که حجت را بر آنها تمام نماید، چنانکه می فرماید:

«لِيَهْكَ مِنَ الْهَلَكِ عَنْ بَيْنَةِ وَيَحْيِي مِنَ حَيِّ عَنْ بَيْنَةِ»

«تا آنها که هلاک (و گمراه) می شوند از روی اتمام حجت باشد و آنها که زنده می شوند و هدایت می یابند از روی دلیل روشن باشد.» (۱۵۱)

شیطان هم به همین منظور تکلیف شد.

و اما جواب اشکال چهارم که گفت: چرا خداوند من، کفار، مشرکان و منافقان را عذاب می کند و از دار رحمت و کرامت خود دور می دارد؟! این است که، عذاب در روز قیامت از غضب و انتقام گرفتن خداوند نیست، زیرا از شاءن خداوند به دور است که برای بنده ضعیف خود غضب کند و بخواهد از او انتقام بگیرد.

بلکه عذاب ها از آثار و تبعات گناه و معصیت و پیروی کردن از هوای نفس است. عکس العمل و نتیجه گناه به جهنم رفتن و هم نشین شدن با حیوانات مودی (از قبیل مارها و عقرب ها و غیره) می شود. مثل مرض هایی که به خاطر زیاده روی در خوردن و افراط و تفریط نمودن در شهوات برای انسان پیدا می شود که در نتیجه، در آینده آن مرض ها موجب درد و ناراحتی بدن انسان می شود. عذاب و عقوبت شیطان در روز قیامت و لعن شدن او نتیجه اعمال و رفتار و سرپیچی کردن خود اوست و مربوط به خدا نمی باشد.

جواب اعتراض پنجم که می گفت: چرا وسیله رفتن به بهشت برای

من فراهم شد که بروم و آدم را وسوسه کنم و او را هم از بهشت بیرون کنند، این است که، مهم‌ترین حکمت و منفعت در بیرون کردن آدم از بهشت این بود که اگر او بیرون نمی‌آمد، همواره در بهشت می‌ماند و فقط او از نعمت‌های الهی بهره‌مند می‌شد. ولی حالا که او را بیرون کردند از پشت او فرزندان بی‌شماری پدید می‌آیند که خدا را تا روز قیامت اطاعت و عبادت می‌کنند. و در هر زمانی عده زیادی از آنان به وسیله علم و عمل، عبادت و بندگی به درجات عالی بهشت نایل می‌آیند و از نعمت‌های آن استفاده می‌کنند. چه حکمت و فایده‌ای از این بالاتر که از پشت او پیامبران که یکی از آنان حضرت خاتم الانبیا و فرزندان معصوم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به وجود می‌آیند و به درجات رفیع بهشت دست می‌یابند.

اما ایراد ششم که گفت: چرا خداوند مرا بر اولاد آدم مسلط کرد و طوری قرار داد که من آنها را ببینم، ولی آنان مرا نبینند و من وسوسه و اغوایشان کنم، جوابش این است که، بشر در آغاز ناقص هست. بعضی از آنان ذلت و سیرتشان پاک و نفسشان نورانی است، قابل تزکیه و ترقی، و راغب آخرت‌اند، و بعضی از آنان بد ذات و بد سیرت و ناپاک‌اند، نفسشان ظالمانی و شریر، پیر و شهوات، که اگر اغوای شیطان و اطاعت او نبوده‌ام آنان در ظاهر مثل هم بودند. خوبان و پاکان از بدان و ناپاکان تمیز داده نمی‌شدند، و راهی برای معرفی و مشخص نمودن آنان وجود نداشت.

دیگر این که، به وسیله وسوسه شیطان، خوبان در اثر مخالفت با او به کمال و سعادت می‌رسند و راه خدا را در پیش می‌گیرند. بدان و ناپاکان در اثر اغوای او آخرت را فراموش می‌کنند و مشغول دنیا و تعمیر و آبادانی آن می‌گردند.

هم چنین این که، دنیا به واسطه فریب خوردگان آباد و تعمیر نمی‌شد کما این که در حدیث قدسی وارد شده:

«انی جعلت معصیت آدم سببا لعمارت العالم»

«من معصیت آدم - با خوردن از آن درخت منع شده - را سبب

قرار دادم برای عمارت و آبادانی جهان».

در خبر دیگری وارد شده:

«لو لا انکم تذنبنون لذهب الله بکم و جاء بقوم تذنبنون»

«اگر شما (اولاد آدم) گناه نمی کردید، خداوند عالم شما را می برد و قوم دیگری را می آورد که گناه کنند و در اثر آن آخرت را فراموش نمایند و دنیا را آباد و تعمیر نمایند».

پس حکمت تسلط شیطان بر اولاد آدم علیه السلام و اغوایشان همین ها بود که ذکر شد.

و اما ایراد و اعتراض هفتم آن ملعون که گفت: چرا خداوند تا زمان زیادی به من مهلت داد و فایده آن چه بود؟ باید گفت: که بودن شیطان بستگی به حیات بشر دارد و تا زمانی که اولاد آدم در روی کره خاکی باشند، شیطان هم باید باشد، زیرا همان طور که گفتیم بقای شیطان برای تمیز دادن خوبان از بدان و برای آباد شدن جهان. (۱۵۲)

پس اعتراض های شیطان پایه و اساسی نداشت و پاسخ های در خورتوجهی هم به آنها داده شده است.